

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه
سال هفتم، شماره ۲۶، تابستان ۱۳۹۶ هـ ش / ۱۴۳۸ هـ ق / ۲۰۱۷ م، صص ۴۳-۶۲

بررسی «از خودبیگانگی زن» در جامعه پدرسالار داستان‌های کوتاه «زویا پیرزاد» و «هیفاء بیطار»^۱

زهرا حاج هاشمی^۲

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه اصفهان، ایران

احمد رضا صاعدی^۳

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه اصفهان، ایران

نرگس گنجی^۴

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه اصفهان، ایران

چکیده

نقد جامعه‌شناختی، یکی از روش‌های نقد ادبی، است که در تحلیل متون ادبی معاصر کاربرد دارد؛ بر این اساس، رمان و داستان، حوزه‌های مناسبی برای انجام مطالعات جامعه‌شناختی به شمار می‌رود. در دوران معاصر، نویسندگان بزرگی از بانوان به نگارش رمان و داستان اقدام نموده‌اند و با پرداختن به موضوعات اجتماعی، سعی داشته‌اند مشکلات و مسائل زنان جامعه خود را مطرح کنند. بی‌شک یکی از مهم‌ترین مویف‌های ادبیات زنان نویسنده، پرداختن به مسئله هویت زنان و بیگانگی آنان در جامعه و به‌ویژه جامعه پدرسالاری است. در این نوشتار، سعی شده است موضوع از خودبیگانگی زن در جامعه پدرسالاری با رویکردی جامعه‌شناختی و به روش توصیفی - تحلیلی، در چند داستان کوتاه از دو نویسنده معاصر ایرانی و سوری (زویا پیرزاد و هیفاء بیطار) بررسی و تحلیل شود. نتایج حاصله از بررسی داستان‌های این دو نویسنده (آنها)، حاکی از آن است که در جامعه پدرسالاری، علاوه بر عقاید غلط حاکم و نوع نگرش جامعه نسبت به زن، شیوه‌های رفتاری زنان و عدم آگاهی از حقوق و جایگاه انسانی خود در جامعه، از دلایل اصلی سلطه مرد بر زندگی زن و از بین بردن حقوق مادی و معنوی وی و سرانجام از خودبیگانگی او محسوب می‌گردد. از خودبیگانگی، بر کیفیت زندگی زن تأثیر می‌گذارد و باعث می‌شود که زن، معناداری و احساس رضایتمندی و شادکامی را در زندگی کمتر تجربه کند. این دو نویسنده، سعی داشته‌اند شرایط زندگی زنان جامعه خود را نشان دهند و نوعی آگاهی و بیداری در زنان ایجاد نمایند.

واژگان کلیدی: داستان کوتاه، از خودبیگانگی، جامعه پدرسالار، هیفاء بیطار، زویا پیر.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۶/۲۳

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۳/۱۳

۲. رایانامه: haghashemi1394@gmail.com

۳. رایانامه نویسنده مسئول: a.saedi@fgn.ui.ac.ir

۴. رایانامه: nargesganji@yahoo.com

۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

از آنجا که ادبیات از تحولات فرهنگی، سیاسی و تاریخی جامعه‌ای که در آن به وجود آمده تأثیر می‌پذیرد و بر تحولات آن تأثیر می‌گذارد، با بررسی ادبیات هر جامعه می‌توانیم به شناخت برخی از جوانب آن دست یابیم. رمان و داستان به عنوان بخشی از ادبیات، در اندیشه و وجدان انسان‌ها تأثیر می‌گذارد و در وجود آدمی رخنه می‌کند. ادبیات، از مسائل اجتماعی تأثیر می‌پذیرد و بر آن تأثیراتی می‌گذارد. هدف جامعه‌شناسی ادبیات، بررسی نقش ادبیات در بازنمایی مسائل اجتماعی است. در حقیقت، اثر ادبی، یک سند اجتماعی است و با بررسی آن پیوندهای طبقات اجتماعی آن دوره شناخته می‌شود. زمان و دوران و محیطی که نویسنده در آن زندگی می‌کند، آگاهانه یا ناآگاهانه بر محتوا و شکل اثر نویسنده تأثیر می‌گذارد. در این پژوهش، از خودبیگانگی زن در جامعه پدرسالاری، با رویکردی جامعه‌شناختی در چند داستان کوتاه از دو نویسنده معاصر ایرانی «زویا پیرزاد» و «سوری هیفاء بیطار» بررسی و تحلیل می‌شود.

پدیده پدرسالاری و سلب حق انتخاب و اختیار زن در دوره‌های مختلف تاریخی و فروکاستن موقعیت اجتماعی زنان، در بسیاری از دوران‌ها مشهود بوده است. حاکمیت مرد بر زن، به صورت تحقیر زن در خانواده و جامعه، ضایع کردن حقوق مادی و معنوی او، تعدد زوجات و عقب‌ماندگی زن در عرصه‌های فرهنگی - علمی نمود می‌یابد. مسئله مهم این است که در جوامع به اصطلاح مدرن کنونی، هنوز در بعضی از جوامع با زن مانند یک کالا رفتار می‌شود، بدین معنا که مرد با زن همانند بخشی از دارایی خود برخورد می‌کند؛ در حالی که زن حق هیچ اعتراضی ندارد. این رفتارهای تحقیرآمیز با جنس زن سبب می‌شود زن پیوسته خود را موجودی در خدمت مرد بیندارد و سعادت و معناداری زندگی‌اش را نادیده می‌گیرد. این شیوه از زندگی، منجر به از خودبیگانگی زن می‌گردد و از خودبیگانگی زن، زندگی و شخصیت او را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

برای بررسی این موضوع در آغاز، در مورد جامعه پدرسالاری و ویژگی‌های آن، توضیحاتی آورده می‌شود؛ چرا که با گفتن اصطلاح پدرسالاری این گونه به اذهان متبادر می‌شود که در مورد یک مسئله قدیمی که امروزه در دنیای مدرن جایی ندارد، صحبت می‌شود. پدرسالاری و سلطه پدر در خانواده و نوع و کیفیت رفتار پدر نسبت به افراد خانواده و اطاعت محض اعضای خانواده، به‌ویژه زن در مقابل مرد در بعضی از جوامع عرب و کشورهای توسعه‌نیافته، مشهود است. نکته قابل توجه این است که در بعضی از خانواده‌ها

و جوامع، سلطه پدر و نظام حاکم بر مردم و قوانین حاکم در آن کشورها، به صورت نهفته و غیرملموس، همچنان روش نظام پدرسالاری را دنبال و اعمال می‌کنند و سرپیچی از دیکتاتوری پدرسالاری در این خانواده‌ها و یا جوامع امکان‌پذیر نیست و تنها روابط امر و نهی از بالادست به زیردست حاکم است (می‌توان گفت روابط عمودی برقرار است).

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

ادبیات داستانی فارسی و عربی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و تا کنون نویسندگان بزرگی از بانوان در عرصه ادبیات ظهور کرده‌اند. این پژوهش، می‌تواند در جهت آشنایی بیشتر دانشجویان و پژوهشگران با ادبیات داستانی و نگاه زنانه به مسائل اجتماعی مؤثر باشد.

در این مقاله سعی بر آن است که با تکیه بر نقد جامعه‌شناختی به بررسی و تحلیل موضوع از خودبیگانگی زن در جامعه پدرسالار و نمودهای آن در تعدادی از داستان‌های «هیفاء بیطار» و «زویا پیرزاد»، پردازیم. این پژوهش به شیوه توصیفی - تحلیلی با رویکردی جامعه‌شناختی انجام می‌شود و محدوده تحقیق، تعدادی از داستان‌های دو کتاب *ضحیح الجسد* و *غروب و کتابه* اثر «هیفاء بیطار» و تعدادی از داستان‌های مجموعه سه کتاب اثر «زویا پیرزاد» است.

۱-۳. پرسش‌های پژوهش

در این پژوهش، موضوع از خودبیگانگی زن، در داستان‌های دو نویسنده زن، از دو جامعه عرب (سوریه) و ایرانی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. دلیل انتخاب داستان‌های این دو نویسنده این است که هر دو، به بیان مسائل زنان جامعه خود، در جهت دفاع از زن در مقابل سلطه مردان در خانواده و جامعه پرداخته‌اند. هر دو نویسنده در یک دوره زمانی زندگی می‌کنند و می‌توان گفت این دو، معاصر و تقریباً هم‌سن هستند.

این دو نویسنده، از خودبیگانگی زن را چگونه و به چه شکل‌هایی در زندگی زنان داستان‌های خود به تصویر کشیده‌اند و از خودبیگانگی زن چگونه در زندگی و شخصیت زنان تأثیر می‌گذارد؟ زنان تا چه حد نسبت به وضعیت و شرایط زندگی خود آگاهی دارند؟ چه راهکارهایی توسط این دو نویسنده برای رهایی و برون‌رفت جامعه زنان از چالش‌های پدرسالاری و از خودبیگانگی ارائه شده است؟

۱-۴. پیشینه پژوهش

پژوهش‌هایی در مورد پدرسالاری و ظلم به زن در جامعه و همچنین در مورد آثار «زویا پیرزاد» و «هیفاء بیطار» انجام گرفته است؛ از جمله مقاله «بازتاب رنج‌های زن عرب در رمان‌های هیفاء بیطار» نوشته نیازی و

همکاران که در این پژوهش، رمان‌های هیفاء بیطار با موضوع زن عرب مورد بررسی قرار گرفته است و این مقاله بیشتر بر موضوع طلاق و علل آن و مشکلاتی که یک زن در جامعه عرب برای گرفتن طلاق با آن مواجه است و مشکلات زن مطلقه، متمرکز است و مقاله «مقایسه مسائل زنان در آثار زویا پیرزاد و منیرو روانی پور» نوشته سالاری و نجفی که در آن، موضوعات مشترک در آثار این دو نویسنده زن و همچنین چگونگی و نوع بیان آن دو مورد نقد و بررسی قرار گرفته است؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد «مقایسه تحلیلی شخصیت زن در آثار راضیه تجار و زویا پیرزاد» نوشته دانشفر که در آن نیز موضوعات مشترک و سبک دو نویسنده در بیان مشکلات و مسائل کلی زنان در تمامی آثار آنان (رمان و داستان) مطرح شده است. همچنین پژوهش‌هایی در مورد ازخودبیگانگی زن انجام شده است؛ از جمله مقاله «بررسی عوامل اجتماعی و اقتصادی مؤثر بر ازخودبیگانگی زن» نوشته خواجه‌نوری و ایمان و مقاله «نگاهی به مفهوم ازخودبیگانگی» نوشته ابراهیمی که به معرفی مفهوم ازخودبیگانگی از دیدگاه مارکس^۱ و هگل^۲ و اریک فروم^۳ و... پرداخته است و مقاله «مطالعه ارتباط شاخص‌های جهانی شدن فرهنگی و ازخودبیگانگی زنان» نوشته خواجه‌نوری و همکاران، در این پژوهش جامعه آماری زنان چند شهر در چهارچوب نظریات گیدنز^۴ مورد بررسی قرار گرفته است، به پدیده نوگرایی در جهان مدرن و مسئله جهانی شدن و تأثیر آن در ازخودبیگانگی زنان و تأثیر گسترش رسانه‌های نوین بر این موضوع و گرایش به مادی‌گرایی و مصرف‌گرایی و توجه به ظواهر، تأکید شده است و عواملی از جمله، احترام به حقوق زن و قوانین، از عوامل بازدارنده ازخودبیگانگی زنان معرفی شده است. ولی در این نوشتار تلاش بر این است تا داستان‌های کوتاه «زویا پیرزاد»^(۱) و «هیفاء بیطار»^(۲) با رویکرد جامعه‌شناختی و با تکیه بر مسئله ازخودبیگانگی زن در جامعه پدرسالار مورد بررسی قرار گیرد.

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

پدرسالاری اصطلاحی عام است و بر انواع رابطه سلطه‌گری و ظلم یک فرد بر فرد یا افراد دیگر اطلاق می‌شود، پدرسالاری به اشکال مختلف در جامعه یا خانواده نمود دارد؛ گاه سنت‌ها و افکاری غلط بر اذهان مردم یک جامعه، سلطه و پدرسالاری دارد. «ویژگی اساسی روانی - اجتماعی جامعه پدرسالار، چه محافظه‌کار و چه مترقی، سلطه پدر (پاتریارک یا پدرسالار) است که خانواده ملّی و همین‌طور خانواده

-
1. Karl Heinrich Marx
 2. Georg Wilhelm Friedrich Hegel
 3. Erick From
 4. Anthony Giddens

طبیعی حول محور او سازمان یافته است. بدین طریق بین حکمران و توده مردم و بین پدر و فرزند، تنها روابط عمودی وجود دارد» (شرابی، ۱۳۸۰: ۳۱). «مرد که صاحب زمین و بردگان است، مالک زن هم می‌شود. این همان شکست تاریخی جنس زن است» (دوبووار، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۰۱). اصطلاح پدرسالاری به قدرت‌نمایی پدر در شکل بیولوژیکی یا اجتماعی در سطح خانواده یا مرد در مقابل زن یا پدر در شکل سیاسی اشاره دارد (ر.ک: شرابی، ۱۹۹۲: ۱۶).

پدرسالاری یک نظام خانوادگی، اجتماعی ایدئولوژیک و سیاسی است که در آن مردان با استفاده از زور و فشار مستقیم یا به کارگیری مراسم، قانون آداب و سنن، آداب معاشرت، آموزش و تقسیم کار تعیین می‌کنند که زنان چه نقشی را می‌توانند یا نمی‌توانند ایفا کنند و در این نظام، زنان همه‌جا تحت سلطه مردان قرار می‌گیرند. این لزوماً به معنای آن نیست که هیچ زنی قدرت ندارد یا اینکه همه زنان در یک فرهنگ خاص، از اختیار و قدرت خاصی برخوردار نیستند (ر.ک: مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۲۷۷). اقتدار شوهر بر زن در جوامع پدرسالار نیز اقتداری مطلق است. زن همواره باید احترام شوهرش را به‌ویژه در انظار دیگران نگاه دارد. خواسته‌ها و تقاضاهای مرد، حالتی آمرانه به خود می‌گیرد (ر.ک: کریمی، ۱۳۸۵: ۲۳۲).

در خانواده عربی، پدر رأس هرم است و نقش تولیدکننده و مالک را دارد. مرد پیوسته مرکز سلطه و مسئولیت است. خانواده در حمایت پدر استوار است، پس از آن‌ها توقع دارد از آنچه او مناسب می‌داند، فرمان‌برداری کنند و دستوراتش دیکته می‌شود و او از نصایح خانواده‌اش بی‌نیاز است؛ به‌ویژه اگر به رفتار او وابسته باشد. زن از شوهرش می‌ترسد و باید از او اطاعت کند (ر.ک: برکات، ۱۹۹۸: ۱۷۴-۱۷۹). در بسیاری از جوامع، هنوز نموده‌های بسیاری از حاکمیت نظام پدرسالاری در خانواده‌ها و آداب و رسوم حاکم بر آن جوامع، دیده می‌شود و همچنان تأثیر بدینی پدرسالارانه بر زندگی زنان این جوامع سایه افکننده و زندگی آنان را دشوار کرده است و زن در سراسر زندگی محدود و تحت سلطه است.

ازخودبیگانگی چیست؟ و این احساس چه آثاری در زندگی شخص به همراه دارد؟

«اریک فروم می‌گوید: منظور از خودبیگانگی، کیفیتی از تجربه است که طی آن شخص خود را مانند یک بیگانه تجربه می‌کند. می‌توان گفت که او با خودش غریبه شده است» (فوئر، ۱۳۴۷: ۵)، «ازخودبیگانگی حالتی ذهنی است که بر اثر عدم تعادل ساختاری به وجود می‌آید و در نتیجه آن، انسان از

خود و دیگران احساس جدایی می‌کند. یکی از عوامل مؤثر در کاهش آمادگی، به‌خصوص آمادگی ذهنی زنان برای پذیرش مسئولیت‌های مختلف اجتماعی و توانایی آنان برای کنترل شرایط حاکم بر سرنوشتشان نقش مهمی ایفا می‌کند، بیگانگی است» (ر.ک: خواجه‌نوری و ایمان، ۱۳۸۴: ۷۹)، «از خودبیگانگی، ترجمه واژه "Alienation" می‌باشد و معنی جامعه‌شناختی آن به معنی تنفر یا بیزاری، جدایی و دور افتادن از خود، جامعه و دیگران است» (احمدی، ۱۳۷۶: ۳۱-۳۲). بنابر تعریف فروید، از خودبیگانگی حالتی انفعالی احساسی و تجربه‌ای ترس‌آور است که وحشت را برمی‌انگیزد (شاکر، ۲۰۱۲: ۳۳).

بر این اساس، در ادامه تلاش شده است تا بر اساس رویکرد ادبیات تطبیقی، بن‌مایه‌های اساسی داستان‌های دو نویسنده از منظر نقد جامعه‌شناختی با تکیه بر مفاهیمی چون پدرسالاری، هویت و از خودبیگانگی مورد بررسی قرار گیرد.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. پدرسالاری و از خودبیگانگی زن در داستان‌های «زویا پیرزاد» و «هیفاء بیطار»

مهم‌ترین مؤلفه‌های اندیشه پدرسالاری در ادبیات داستانی دو نویسنده را می‌توان در چندین محور مورد بحث قرار داد؛ که در این نوشتار با توجه به مفهوم از خودبیگانگی زن و محدودیت پرداخت دیگر نشانه‌ها تنها سه مؤلفه آن یعنی فداکاری افراطی، ترس و سازش زن و تلاش در جهت جلب رضایت دیگران را به عنوان سه عاملی که در پذیرش سلطه پدرسالاری در وجود زنان جامعه داستان نهادینه شده است مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲-۱-۱. فداکاری افراطی زن

در جامعه پدرسالار، نگرش به زن و رفتار با او گونه‌ای است که اگر زن زمانی را برای خودش صرف کند یا در آن لحظات احساس خوشی کند، از اینکه همسر و فرزندانش را در آن شریک نکرده، دچار عذاب وجدان می‌شود، گویی آن را حق خود نمی‌داند.

«به نظر مرد طبیعی به نظر می‌رسد که زن خانه‌داری کند و به تنهایی به بچه رسیدگی کند و تربیت آن‌ها را بر عهده بگیرد. خود زن نیز اعتقاد دارد که با شوهر کردن عهده‌دار وظایفی شده که زندگی شخصی‌اش او را از آن‌ها معاف نمی‌کند» (ر.ک: دوپووار، ۱۳۷۹، ج ۲: ۶۳۸).

«زویا پیرزاد» در داستان «خانم ف زن خوشبختی است»، این واقعیت جامعه پدرسالار را مطرح نموده است که زن بر اثر تلقین‌های غلط در طول زمان‌های طولانی، خود را در خدمت دیگران می‌بیند و با

فداکاری افراطی، در پی شکوفایی استعدادها و پیشرفت شخصیت خود نیست.

«خانم ف» ظاهراً زن خوشبختی به نظر می‌رسد، شوهرش، هر ماه تمام حقوق خود را به او می‌دهد و او طول ماه را با نگرانی و دغدغه برنامه‌ریزی برای مخارج زندگی طی می‌کند و اگر مقدار کمی از این حقوق باقی بماند آن را در بانک به حساب دختر و پسرش واریز می‌کند تا برای آینده آن‌ها پس‌انداز نماید.

اگر مخارج خانه در ماه، بیش از حقوق شوهرش باشد، بسیار ناراحت می‌شود. این زن به اصطلاح عامیانه، «مادر خرج» خانواده است و از این امر خوشحال است در صورتی که این امر، در طول ماه چیزی جز درگیری ذهنی برای او ندارد. این زن با فداکاری افراطی خود، گویی خوشی و رفاه را حق خود نمی‌داند. وقتی «خانم ف» چیز کوچکی را که پس از مدت‌ها برای خود خریده، باز می‌کند باز استفاده از آن برایش مشکل است و گاهی آن را به دخترش می‌دهد و زمانی که از آنچه برای خود خریده استفاده می‌کند، دچار عذاب وجدان می‌شود که چرا بقیه افراد خانواده را در خوشحالی کوچکش شریک نکرده است. «جارو کردن را تمام می‌کند، نان و گوشت می‌خرد و به خانه می‌رود ... و بعد آرام به کشوی گنجینه نزدیک می‌شود. گوشش به صداهاست که مبادا کسی سر برسد. این لحظه‌های نادر، تنها لحظه‌های خصوصی زندگی‌اش است. از خصوصی بودن این لحظه‌ها و از اینکه هیچ کس، نه شوهر و نه مادر و نه فرزندانش سهمی در آن ندارند و استفاده از آن نمی‌برند احساس گناه می‌کند... برای سبک کردن بار عذاب وجدان، تنها وقت‌هایی دل به لحظه‌های خصوصی‌اش می‌سپارد که وظایفش را تمام و کمال انجام داده باشد» (پیرزاد، ۱۳۸۰: ۵۴).

«از کشوی گنجینه، روسری یا جوراب را که در کاغذ کادو پیچیده شده بیرون می‌آورد. همیشه به فروشنده اصرار می‌کند چیزی را که خریده بسته‌بندی کادویی کند. می‌گوید «هدیه است» هر بار از دروغی که می‌گوید سرخ می‌شود... خیره به کاغذ کادوی رنگارنگ فکر می‌کند چه زن خوشبختی است. شوهری دارد که هر چند خودش ولخرج نیست از ولخرجی زنش ایراد نمی‌گیرد ... یک زن مگر از زندگی چه می‌خواهد؟ «خانم ف» با خودش می‌گوید «خوشبختم» و «خانم ف» خوشبخت است» (همان، ۱۳۷۰: ۵۶).

این قسمت داستان به این نکته اشاره دارد که زن به دلیل عاطفی بودن، به توجه نیاز دارد، گاهی هدیه‌ای دریافت نماید. همین که زن احساس کند که دیگران نیز به فکر او و خوشحال کردنش هستند، شادمان می‌شود؛ ولی در جامعه به این موضوع کمتر توجه می‌شود. زن به اعضای خانواده توجه می‌کند در حالی که بقیه افراد، به رضایت‌مندی و خوشحالی او در خانواده توجهی ندارند.

«زویا پیرزاد» با تأکید بر کلمه - خوشبختی - در آخر داستان مخاطب را به فکر فرومی‌برد که آیا این خوشبختی است؟ آیا زنی که سهمی از وقت و زندگی برای شخصیت خود ندارد، این نوع زندگی را خوشبختی می‌داند؟! به نظر می‌رسد، نویسنده با تکرار کلمه - خوشبختی - قصد دارد با کنایه به درگیری و بدبختی این زن و دیگر زنان در جامعه اشاره نماید که با فداکاری بیش از اندازه در زندگی خود و دست و پا زدن در روزمرگی، به نوعی از خودبیگانگی دچارند به طوری که زن، سعادت و خوشبختی افراد خانواده‌اش را مهم می‌داند و خود و خوشبختی‌اش را به دست فراموشی می‌سپارد.

ارتباطات بین اعضای خانواده، باید بر اساس تعاون، مودت، فداکاری، عهد کامل و غیر محدود در تمام زمینه‌ها باشد. این تعهد، فداکاری‌هایی را می‌طلبد. مادر منبع سعادت، خانواده و فرزندانش است و چیز عجیبی نیست که پس از ازدواج خودش را فراموش می‌کند (ر.ک: برکات، ۱۹۹۸: ۱۷۵).

زنان در جامعه، بیشتر عمر خود را صرف انجام کارهای خانه و رسیدگی به فرزندان و همسرشان می‌کنند و به قدری کارهای مختلف، وقت او را می‌گیرد که مجبور به دست کشیدن از علایق خود می‌شود و فرصتی برای پیشرفت و تعالی شخصیت خود ندارد. زن با فداکاری افراطی برای خانواده و گذشت زمان، احساس کسالت و افسردگی و درجا زدن می‌کند و هر روز نسبت به شخصیت خود، دچار بیگانگی بیشتری می‌شود؛ تسلیم توقعات به‌جا و نابه‌جای خانواده و جامعه می‌شود و از شدت تکراری بودن زندگی و کارهای خانه‌داری، به روزمرگی می‌رسد و با غفلت از خود، به خود ظلم می‌کند. مرد نیز در این از خودبیگانگی زن سهم دارد، چراکه با توقع فراوان از زن و محدود کردن او در محیط خانه و گاه با منع از تحصیل و فعالیت اجتماعی او، قدرت را در دست گرفته و زن را در موضع ضعیف و پایین‌تر نگاه می‌دارد.

زن بیش از آنکه به سرنوشت خود توجه داشته باشد، شریک هم و غم‌های شوهرش می‌شود و در موفقیت او شرکت می‌جوید. زن که در عالم احساس احترام به برتری مردها تربیت شده، هنوز هم معتقد است که مقام اول را باید مرد به دست آورد؛ گاهی از این بیم دارد که اگر مقام اول را خودش مطالبه کند باعث خرابی کانون خانوادگی شود (ر.ک: دوبروار، ۱۳۷۹، ج ۲: ۲۶۴).

در داستان «خانم ف زن خوشبختی است» می‌خوانیم «خانم ف» اگر مقدار کمی از حقوق شوهرش باقی بماند آن را در بانک به حساب دختر و پسرش به طور مساوی واریز می‌کند تا برای آینده آنها پس‌انداز نماید. «به بانک که می‌رسد انگار به خانه دوستی قدیمی رفته. رئیس بانک خانم تقی‌زادگان را خیلی وقت است که می‌شناسد. از همان بار که برای اولین بار به بانک رفت و برای بردیا حساب پس‌انداز باز کرد. خانم

تقی‌زادگان آن وقت‌ها کارمند بود. دختری باریک‌اندام و خوش اخلاق ... مدیرهٔ بانک، خانم ف را چون دوستی صمیمی می‌پذیرد و از بچه‌ها می‌پرسد که چه می‌کنند و از بچه‌های خودش می‌گوید و در ضمن این گفتگوهای مادرانه، جواب تلفن‌ها را می‌دهد و نامه امضا می‌کند و به کارمندان بانک می‌گوید چه کنند و چه نکنند» (پیرزاد، ۱۳۸۰: ۵۳). با توجه به اینکه در طول تاریخ نظام پدرسالاری، زن، جنس ضعیف و جنس دوم شمرده شده و با بیان مسائلی همچو اینکه فعالیت زن باید به داخل خانه محدود باشد و زنی که بیرون از منزل فعالیت می‌کند، توانایی رسیدگی به همسر و فرزندان را ندارند، در واقع «زویا پیرزاد» همچون برخی نویسندگان دیگر قصد دارد که این ذهنیت غلط را از خوانندگان و در گذر زمان از نگرش جامعه محو نماید، وی در چند داستان از جمله «داستان خانم ف زن خوشبختی است»، شخصیت‌های زنانی مدیر و کارآمد و توانمند در ادارهٔ اموری که مردانه به نظر می‌رسد، به تصویر کشیده است و استقلال شخصیتی و مالی و توانمندی زنان و وفاداری آنان به خانواده را نشان می‌دهد.

داستان «دموع الشیطان»، در مورد زندگی کودکی به نام «فرید» است که با بیماری ریوی متولد شده بود و پس از مدتی، پزشکان از درمان بیماری او قطع امید کردند. مادر «فرید» به خاطر بیماری فرزندش، تمام زندگی و علاقش را فراموش کرد و دیگر به خود توجهی نداشت. مریم به خاطر بیماری فرزندش بسیار بی‌تابی و گریه می‌کرد، او که وجودش را در فرزندش «فرید» می‌دید، وابستگی شدیدی به او پیدا کرده بود، دیگر برای زندگی و شخصیت خودش ارزشی قائل نبود و غم و اندوه، روح او را افسرده و خسته ساخته بود. دیگر به لباس‌ها و وضعیت ظاهری‌اش اهمیت نمی‌داد و با دیگران معاشرت نمی‌کرد. مریم زندگی‌اش را قربانی فرزند بیمارش می‌کرد.

ظلم دیگری که مادر «فرید» نسبت به خود داشت این بود که وقتی همسرش از بهبودی «فرید» قطع امید کرد، «مریم» را با فرزند بیمارش به حال خود، رها کرد و خودش را با کار و ادامهٔ تحصیل سرگرم کرد، «مریم» هیچ اعتراضی به کار شوهرش نکرد و با سازش در مقابل رفتار او، تمام بار مسئولیت رسیدگی به فرزند بیمارش را بر عهده گرفت.

زن با شناخت صحیح از هویت انسانی خود می‌تواند از حقوق اجتماعی‌اش آگاه شود و از حالت ظلم‌پذیری و تسلیم بیرون آید، به دفاع از حقوق خود بپردازد و با افکار و سنت‌های غلط حاکم در جامعه مقابله نماید. افکار غلطی مانند اینکه زن پیوسته باید در خدمت خانواده باشد و خود را از قبول افراطی مسئولیت‌ها رها کند و در ضمن رسیدگی به خانواده، جهت پیشرفت و تعالی شخصیتی خود نیز گام بردارد.

«مریم» می‌توانست در ضمن توجه به سلامتی و وجود خود، به «فرید» نیز رسیدگی نماید و به زندگی‌اش اهمیت دهد؛ همچنین او می‌توانست در رسیدگی به فرزندش از پرستار یا افراد دیگر کمک بگیرد و کمی از بار مسئولیت خود بکاهد و زمانی را به آرامش و تجدید قوای روحی خود اختصاص دهد. شوهر مریم به راحتی از زیر بار مسئولیت شانه خالی کرد و او را با فرزند بیمارش تنها رها کرد. زمانی زندگی مشترک با پیوند ازدواج به وجود می‌آید، باید زن و مرد در جهت پیشرفت و سعادت یکدیگر گام بردارند؛ در غیر این صورت، همواره در زندگی به دیگری ظلم می‌شود و حقوق دیگری ضایع می‌گردد.

«ازدواج، پیمان مقدسی است، در عین حال، نوعی شراکت میان دو انسان است و یک سلسله تعهدات برای طرفین به وجود می‌آورد، تنها با انجام آن تعهدات است که سعادت طرفین تأمین می‌گردد. به علاوه سعادت اجتماع نیز بستگی به سعادت آن‌ها و انجام یافتن تعهدات آن‌ها در برابر یکدیگر دارد.» (مطهری، ۱۳۶۸: ۳۳۵).

داستان «عطر الحب» در مورد زن خانه‌داری به نام «زینب» است که ۱۵ سال از ازدواج او می‌گذرد و چند فرزند دارد. او به قدری از کارهای روزمره خانه‌داری و تربیت فرزند خسته شده که برای استراحت و رهایی از روزمرگی ناچار شد به شوهرش دروغی بگوید. او به دروغ گفت شوهر یکی از دوستان صمیمی دوران کودکی‌اش در روستایی نزدیک بیروت فوت شده و باید چند روز برای دیدار دوستش به بیروت سفر کند، برای اینکه او نمی‌توانست به خانواده‌اش بگوید او از شدت خستگی روحی خود را لب پر تگاه نابودی احساس می‌کند و از آن‌ها چند روز مرخصی بگیرد. وقتی که با ماشین از خانه‌اش دور می‌شد از اینکه دیگران را در خوشی کوتاه خود شریک نکرده، دچار عذاب وجدان شده بود. او در طول زندگی مشترک با همسرش به سفر نرفته بود. زینب به یاد آورد که اگر دروغی نگفته بود نمی‌توانست از این زندان عشق رهایی یابد، از زن خواسته می‌شود که ببخشد و حرام است که خسته شود. او از اینکه آزادی به دست آورده بود، خوشحال بود.

در جامعه پدرسالار، این توقع وجود دارد که زن در تمام عمر، بی‌هیچ انتظار و مزدی باید ببخشد و فداکاری کند در حالی که از حقوق انسانی مستقل برخوردار نیست، این نگرش، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. در چنین جامعه‌ای، مرد در امور تربیت فرزندان و کارهای خانه، با همسر خود همکاری ندارد و زن نیز تحت تأثیر تلقینات غلط از سوی مردان و جامعه، همواره خود را در خدمت فرزندان و خانواده می‌داند، او پس از ازدواج، خود و آرزوهایش را فراموش می‌کند. مادر به شکل افراطی احساس مسئولیت می‌کند.

زن تمام هستی خود را برای تربیت فرزند و رسیدگی به شوهر و انجام امور خانه صرف می‌کند. از زن این توقع است که خسته یا بیمار نشود و یا اوقاتی از شبانه‌روز را به خود اختصاص ندهد.

«خالده سعید» معتقد است که زن عرب، هستی‌اش، وابسته به دیگری است؛ چون هویت او با توجه به اینکه همسر فلائی یا دختر فلائی یا مادر فلائی یا خواهر فلائی است، مشخص می‌شود. او با نسبتی که با مرد دارد، شناخته می‌شود، چون وجود مستقلی ندارد. سخت است که زن، آزادی حقیقی را به دست آورد و انسانیتش به او بازگردانده شود و زن از دو نوع بیگانگی و سرخوردگی، از خود بیگانگی طبقاتی و از خود بیگانگی در زیرساخت خانواده رنج می‌برد (ر.ک: سعید، ۱۹۷۰: ۹۱-۹۴).

۲-۱-۲. تلاش در جهت جلب رضایت دیگران

در داستان «آپارتمان»، «سیمین» یکی از شخصیت‌های اصلی داستان، زنی کاملاً سستی است که تنها به امور خانه‌داری می‌پردازد. «مجید» مدتی خارج از کشور زندگی می‌کرد و پس از بازگشت از فرنگ، با دخترخاله خود، «سیمین»، ازدواج کرد. «سیمین»، در طول روز برای انجام هر چه بهتر کار خانه‌داری و جلب توجه و رضایت شوهرش «مجید»، مشغول است؛ اما شوهرش به او و کارهایش در خانه و تلاشش برای جلب رضایت او، توجهی نمی‌کند. «مجید»، بیشتر اوقاتی که در خانه است وقت خود را صرف روزنامه خواندن می‌کند و با «سیمین» هم صحبت نمی‌شود. او به گونه‌ای با همسرش رفتار می‌کند که گویی هم صحبتی با او را در شأن خود نمی‌داند.

«سیمین»، برای خودش به عنوان یک شخصیت مستقل، ارزش قائل نیست و تمام طول روز را برای رسیدگی به همسرش و جلب رضایت او، صرف کارهای تکراری می‌کند. او خود را در خدمت مرد زندگی‌اش، «مجید» می‌داند و هستی و موجودیت خود را در جلب رضایت او دنبال می‌کند. این وابستگی شخصیتی و در نظر نگرفتن ارزش انسانی برای خود، ظلمی است که «سیمین» به خود می‌کند که در اثر از خود بیگانگی او به وجود آمده است.

«صبح‌ها که مجید می‌رفت سر کار، سیمین ظرف‌های صبحانه را می‌شست و اتاق خواب را مرتب می‌کرد. بعد می‌رفت به حمام. حوله‌ای را که مجید انداخته بود کف زمین برمی‌داشت، در لوله خمیردندان را می‌بست، فرچه و وسایل ریش تراشی را که دور و بر شیر ولو بود جمع می‌کرد، حمام و دستشویی را می‌شست و خشک می‌کرد و بعد تلفن می‌زد به مادرش...» (پیرزاد، ۱۳۸۰: ۱۲۷)، «برای ناهار گاهی غذای فرنگی درست می‌کرد، گاهی غذای ایرانی، بیشتر روزها هر دو را با هم. مجید بیشتر وقت‌ها بی‌حرف،

غذایش را می‌خورد و از سر میز بلند می‌شد. گاهی می‌گفت «لازانیات خوشمزه بود، آش انار واسه چی درست کرده بودی؟» (همان: ۱۲۸)، «سر میز شام و ناهار همیشه روزنامه می‌خواند و به سؤال‌های سیمین یا تعریف اتفاق‌های روزش با آره یا نه و تکان دادن سر جواب می‌داد» (همان: ۱۲۸).

در داستان «آپارتمان»، «مهناز»، یکی دیگر از شخصیت‌های اصلی، زنی تحصیل کرده‌ای است و در یک شرکت از همان ساختمانی که شرکت محل کار همسرش بود، کار می‌کرد. فرامرز قبل از ازدواج می‌دانست که مهناز خارج از منزل کار می‌کند و با اینکه در انجام کارهای منزل و آشپزی و پذیرایی از مهمان‌های همسرش نهایت تلاش خود را می‌کرد پس از ازدواج، مرد همواره با بهانه‌گیری از کارهای مهناز و مسخره کردن او و صحبت‌هایش، زن را آزار می‌داد و او را پایین‌تر از سطح مردان و مشارکت در کارهای شرکت می‌دانست. زن در ابتدا هیچ اعتراضی نمی‌کرد، ولی پس از گذشت چند سال از بهانه‌گیری‌ها و آزارهای همسرش به تنگ آمد و تصمیم گرفت از او جدا شود. «فرامرز از روی صندلی بلند شد، رفت ایستاد کنار پنجره، پشت به مهناز و دست توی جیب؛ گفت: «باید با زنی ازدواج می‌کردم که عوض ادای زن‌های فرنگی در آوردن و مدام فکر شرکت و پیشرفت در کار و این جور مزخرفات، فکر خونه زندگیش باشه»» (همان: ۱۱۷)، «هر طور میل توست. هر چند مطمئنم مثل باقی کارها این بار هم داری اشتباه می‌کنی. ولی راستش من هم از مدام یاد دادن به تو خسته شدم» (همان: ۱۱۶).

در داستان «آپارتمان»، «زویا پیرزاد» با بیان داستان زندگی مهناز و سیمین، نوعی تضاد رفتاری را در عکس‌العمل این دو زن در مقابل ظلم همسرانشان ارائه می‌دهد رفتار سازشی و تسلیم محض بودن سیمین و جرأت و توانمندی مهناز در تصمیم‌گیری مستقل برای زندگی‌اش که بیانگر قدرت اراده و استقلال شخصیتی و اقتصادی مهناز و انجام فعالیت اجتماعی اوست. مهناز برای حفظ زندگی مشترک و جلب رضایت همسرش تلاش می‌کرد، ولی وقتی رفتار آزاردهنده همسرش تغییر نکرد، تسلیم آزارها و توقعات نابه‌جای او نشد. شبیه این نمونه تلاش در جهت رضایت اطرافیان در داستان‌های «هیفاء بیطار» مشاهده نشد.

۲-۱-۳. ترس و سازش زن

زنان در زندگی به دنبال آرامش هستند و اغلب از جنگ و درگیری دوری می‌کنند و بسیاری از زنان به خاطر ظلم همسر خود، زندگی سختی دارند ولی مشکلات را تحمل می‌کنند؛ چراکه بیشتر زنان نگرانند و به خاطر ترس از درگیری و نزاع، ترجیح می‌دهند ظلم را تحمل کنند. آنان با شرایط سخت زندگی و خشونت‌های مرد می‌سازند که این سکوت و عدم اعتراض در مقابل ظلم و خشونت‌ها، از دست رفتن حقوق

انسانی آنان را در پی دارد.

«لیلا» یکی از شخصیت‌های اصلی داستان «لگه‌ها»، زن جوانی است که در زندگی با همسرش «علی»، با مشکلات زیادی مواجه است، ولی با خیانت‌ها و بی‌وفایی و بی‌مسئولیتی همسرش، کنار می‌آید و از درگیری و نزاع دوری می‌کند. شوهرش او را تحقیر و کارهایش را مسخره می‌کند. لیلا با محافظه‌کاری اجازه نمی‌دهد مادرش از مشکلات او باخبر شود و از اینکه دیگران متوجه مشکلات او با شوهرش شوند، می‌ترسد و فقط با یکی از دوستانش به نام «رؤیا» درد دل می‌کند. «لیلا از نوزد زیر گریه ... لیلا وسط گریه گفت: میگی چکار کنم؟» ... «قهر کن برو خونه مامانت اینا» ... «مادرم بفهمه» میگه: «من از اول میدونستم» ... «لیلا اینکه نشد زندگی، باید تکلیفتو روشن کنی» رؤیا سفارش کرده بود «داد بزنی ولی لیلا داد نزد» (همان: ۹۸-۱۰۴).

«زن‌ها همیشه می‌کوشند حفظ کنند، سامان دهند نه آنکه خراب کنند و از سر بسازند، زن‌ها، سازش‌ها و مصالحه‌ها را بر انقلاب ترجیح می‌دهند» (دوبووار، ۱۳۷۹، ج ۲: ۵۱۰).

«لیلا» شخصیت اصلی داستان «لگه»، در ادامه زندگی وقتی متوجه می‌شود که شوهرش به رفتارهای نامناسب و خیانت‌هایش ادامه می‌دهد و در زندگی زناشویی شکست خورده، تصمیم گرفت برای رهایی از این احساس شکست، با مهارتی که در از بین بردن انواع لگه‌ها در طی چند سال مطالعه، به دست آورده بود برای خودش شغل و فعالیت اجتماعی ایجاد نماید و از نظر مالی مستقل شود.

«سیمین»، در داستان «آپارتمان» نیز شخصیتی محافظه‌کار و سازگار دارد که با اینکه از کم‌توجهی شوهرش ناراحت است، اعتراض نمی‌کند و حتی زمانی که مجید می‌گوید قصد دارد او را طلاق دهد نیز اعتراضی نمی‌کند و فقط ناراحت است و گریه می‌کند. مجید به او سفارش می‌کند که در مورد جدایی آن‌ها با خانواده‌اش صحبت نکند سیمین باز هم سکوت می‌کند و با اینکه همسرش تصمیم گرفته او را طلاق دهد و خودش مقصر نیست، ناراحت است و فکر می‌کند که آبرویش می‌رود.

به نظر می‌رسد، دلیل این سازگاری‌ها و محافظه‌کاری زنان، این باشد که از روزگار قدیم تا کنون دائماً به زنان تلقین شده است که زن باید مطیع و تسلیم باشد و اعتراض نکند. همچنین زن جرأت و جسارت اعتراض را در خود نمی‌بیند؛ چراکه بسیاری از اخلاق و رفتارهای ناپسند در جامعه پدرسالار برای مرد عیب شمرده نمی‌شود. گاهی در زندگی روزمره خود نیز شاهد هستیم که اگر یک زن از ظلم و خیانت شوهرش اعتراض کند، در پاسخ با جمله «خوب مرد است دیگر!» روبه‌رو می‌شود. گویی با این جمله به رفتار ظالمانه

و اشتباهات مرد، مجوز داده می‌شود و این زن است که باید سازگاری کند و دم برنیاورد.

«اولین گام برای جلوگیری از غلتیدن در ورطه از خودبیگانگی فردی و اجتماعی و همین‌طور برای نجات از آن، خودشناسی و تنبّه است» (بشیری، ۱۳۸۴: ۷۱).

«هیفاء بیطار» معتقد است: «می‌توان گفت زن دشمن خودش است. زنان، مسئول قسمت زیادی از عقب‌ماندگی خودشان هستند. من بسیاری از زنان را می‌شناسم که ترجیح می‌دهند کنیز باشند و مرد بر آنان سلطه داشته باشد تا اینکه آن‌ها نقشی در جامعه داشته باشند. من ایمان دارم که خود زنان مسئول آزادی خود می‌باشند» (عالم نوح، مصاحبه با هیفاء بیطار: ۲۰۱۵/۱۴/۰۶).

«زن می‌خواهد خوش‌پوش و ظریف باشد، خانه‌دار خوبی باشد، مادری فداکار باشد یعنی همان وضعیّت سنتی همسرها را داشته باشد. این وظیفه‌ای است که به آسانی از پای درآورنده می‌شود. زن این وظیفه را برای رعایت حال شریک زندگی‌اش و در عین حال از سر وفاداری به خود بر عهده می‌گیرد» (دوبووار، ۱۳۷۹، ج ۲: ۶۳۸).

در داستان «عطر الحب»، «زینب» برای چند روز به سفر می‌رود تا کمی خودش را از خستگی روحی و کار شبانه‌روزی که ۱۵ سال در خدمت فرزندان و شوهرش بوده، رها کند و کمی روحش را تسکین دهد. وقتی به شوهرش فکر می‌کرد هیچ اشتیاقی به او نداشت دیگر او را دوست نمی‌داشت. او به یاد می‌آورد که جسمش را مثل کالایی که مخصوص او باشد، در اختیار او قرار داده است. او مطمئن بود که همسرش به او خیانت می‌کرد و به‌طور تصادفی بسیاری از دروغ‌هایش برای او آشکار شده بود. اگر فرزندان نبودند او را ترک می‌کرد. او حاضر بود همه سختی‌ها را به خاطر فرزندانش تحمل کند.

«زینب» نیز مانند بسیاری از زنان با رفتار نامناسب و خیانت‌های همسرش سازش می‌کند و به رفتارهای او هیچ اعتراضی نمی‌کند. واقعیت تلخ زندگی بعضی از زنان در جوامع شرقی که زن، متوجه خیانت‌های شوهرش می‌شود، ولی تنها به خاطر ترس از پاشیده شدن خانواده و آرامش و سعادت فرزندان، سختی‌ها را تحمل می‌کند و نه تنها شوهرش را ترک نمی‌کند؛ بلکه در مقابل ظلم او اعتراض هم نمی‌کند. زن در تمام مدت با مرد زندگی‌اش همراهی می‌کند و با شرایط سخت و ظالمانه زندگی که مرد برای او ایجاد می‌کند، کنار می‌آید.

زنان به دلیل پیروی از سنت‌های غلط، شرایط ظالمانه در خانواده و جامعه را می‌پذیرند؛ چرا که همواره به زنان تلقین شده که زن باید مطیع باشد و بعضی از زنان نیز به دلیل ترس، در مقابل ظلم و ضایع شدن

حقوقشان سکوت می‌کنند و این تسلیم به تداوم استقرار حاکمیت پدرسالاری منجر می‌شود. مهم‌ترین عامل از خود بیگانگی زن، عدم شناخت حقوق انسانی و جایگاه اجتماعی خود است و اینکه زن خود را موجودی مستقل نمی‌داند و همواره خود را در خدمت بقیه اعضای خانواده می‌پندارد. او در جهت تأمین سعادت دیگران تلاش می‌کند و تنها رضایت و سعادت آنان را مهم می‌پندارد که این ناشی از عدم اعتماد به نفس زن و غفلت از توانایی‌ها و استعدادهايش به عنوان انسانی مستقل است و سبب می‌شود که دائماً در پی انجام کاری فقط برای سعادت‌مندی شوهر و فرزندان باشد؛ در نتیجه در زندگی‌اش، احساس ارزشمندی و رضایت و شادکامی را کمتر تجربه کند.

۳. نتیجه

«هیفاء بیطار» و «زویا پیرزاد» در آثار خود، زنان را در جهت یافتن هویتی انسانی، هدف و معناداری زندگی، آگاه و تشویق می‌نمایند. این دو نویسنده، در داستان‌های خود علاوه بر مطرح نمودن ظلم و پدرسالاری مردان، به از خود بیگانگی و پدرسالاری و ظلمی که زنان نسبت به خود دارند، نیز پرداخته‌اند تا زنان را نسبت به سلطه باورها و رفتارهای غلطی در زندگی‌شان که اغلب از آن غافلند، آگاه نمایند. برخی از زنان به دلیل فداکاری افراطی برای خانواده و غفلت از خود و سکوت در مقابل ظلم مرد، برای خود ارزش انسانی قائل نمی‌شوند (مانند شخصیت‌های داستانی سیمین در داستان «آپارتمان» و خانم ف در داستان «خانم ف زن خوشبختی است» و مریم در «دموع الشیطان»). این دو نویسنده، در چندین داستان دلیل از خود بیگانگی زن را در ناآگاهی و عدم شناخت زن از خود و هویت انسانی‌اش معرفی نموده‌اند و به قصد آگاه نمودن زنان از وضعیت و شرایط نامطلوب زندگی و از خود بیگانگی که اغلب آنان در زندگی به آن دچارند، واقعیت زندگی زنان جامعه را چنان آینه‌ای به مخاطب می‌نمایند. (در داستان دموع الشیطان، بی‌توجهی مریم به خود و آراستگی ظاهری و گریستن و اندوه بسیار برای بیماری فرزند بیمارانش نشان از خود بیگانگی او دارد که نسبت به کیفیت و شیوه زندگی خود و نجات از این خود بیگانگی هیچ آگاهی و تحرکی ندارد. شخصیت سیمین نیز در داستان «آپارتمان» چنین وضعیتی دارد. گویی این زنان خود را تنها محکوم به تحمل شرایط می‌دانند. این تصویر یک زن کاملاً سستی است و زنان مشابه او در جامعه بسیارند).

چنانکه زنان از حالت تسلیم محض در مقابل خواسته‌ها و توقعات جامعه پدرسالار خارج شوند و در جهت سعادت و تعالی شخصیت انسانی خود نیز گام بردارند، همان‌طور که پیشرفت و سعادت همسر و فرزندان را دنبال می‌کنند و در جامعه و خانواده در صدد احقاق حقوق انسانی خود و انجام فعالیت اجتماعی باشند، می‌توانند نوعی تنوع در زندگی خود ایجاد نمایند و از دغدغه‌های تکراری منزل رهایی یابند.

در بیشتر داستان‌های «زویا پیرزاد»، زن همواره در گیر مشغله‌های خانه و رسیدگی به فرزندان است. بعضی از زنان

در جهت بهبود وضعیت و کیفیت بخشی به زندگی تلاشی نمی‌کنند، در حالت غفلت و بی‌خبری نسبت به شرایط خود در این درگیری‌های روزمره دست و پا می‌زنند و فعالیت اجتماعی خاصی ندارند و به شدت دچار از خود بیگانگی هستند. شبیه این زنان در داستان‌های «هیفاء بیطار» نیز مشهود است (مثل مریم در داستان «دموع الشیطان»).

تعدادی از زنان در داستان‌های دو نویسنده، (مانند لیلا در داستان «لگه» و مهناز در «آپارتمان» و زینب در «عطر الحب»)، به خود آگاهی نسبت به شرایط و تنگنای زندگی رسیده‌اند و در پی غلبه بر آن برآمدند؛ مثلاً لیلا در داستان «لگه» سرانجام برای غلبه بر احساس شکست در زندگی زناشویی و خیانت‌ها و عدم مسئولیت‌پذیری همسرش، مشغول کار و فعالیت در خارج از منزل شد.

تعداد اندکی از زنان در داستان‌های دو نویسنده، جزء زنان موفق هستند که به نظر می‌رسد داشتن شغل و تحصیلات و قدرت برنامه‌ریزی و احساس ارزشمندی از انجام فعالیت اجتماعی که دارند آن‌ها را در زندگی خانوادگی و اجتماعی موفق ساخته است.

«زویا پیرزاد»، در چند داستان، شخصیت‌های زنانی مدیر و کارآمد و توانمند در اداره امور که مردانه به نظر می‌رسد، به تصویر کشیده و استقلال شخصیتی و مالی و توانمندی زنان و وفاداری آنان به خانواده را نشان داده است. انجام فعالیت‌های اجتماعی نوعی احساس ارزشمندی و رضایت و احساس آرامش روانی در وجود زنان ایجاد می‌کند و تأثیر مثبتی بر کیفیت زندگی آنان می‌گذارد (از جمله شخصیت خانم تقی‌زادگان در داستان «خانم ف زن خوشبختی است»، آن زن، رئیس بانک بود و در کار و زندگی خانوادگی‌اش موفق و توانمند بود).

در داستان‌های «هیفاء بیطار» نیز درگیری‌ها و دغدغه‌های زنان نسبت به فرزندان و همسر و کارهای خانه وجود دارد؛ اما محیط خانه و دایلوگ‌هایی که زنان با خود حدیث نفس دارند در داستان‌های او کمتر به چشم می‌خورد. هر دو نویسنده شیوه‌ای تقریباً مشابه در ارائه داستان‌های واقع‌گرا و حقیقت‌های زندگی زنان جامعه خود دارند؛ با این تفاوت که در داستان زندگی زنان هیفاء بیطار، خشونت و اجبار زنان در پذیرفتن امور ناخوشایند در زندگی به وضوح مشهود است. به نظر می‌رسد هیفاء بیطار به منظور نمایاندن واقعیت و جو حاکم بر کشورهای عربی که پدرسالاری و خشونت نسبت به زن همچنان با شدت حاکم است، اجبار و محکوم بودن زنان در داستان‌ها را به تصویر کشیده است و نوع بیان نویسنده، متأثر از محیط و شرایط اجتماعی است که وی شاهد آن است.

این دو نویسنده به زنان جامعه خود (در داستان) نشان می‌دهند زنان باید با آگاهی از وضعیت خود در خانواده و جامعه، یعنی در خدمت دیگران بودن، طالب رهایی و آزادی از قید و بندهای سنت‌های غلط حاکم در جامعه باشند. هر دو نویسنده آگاهی و خواست و اراده زنان را گام‌های نخست برای رهایی از این از خود بیگانگی و احساس پوچی معرفی نموده‌اند. این خود زنان هستند که باید دست از ظلم نسبت به خود بردارند؛ مهم خواست آنان است که برای

خود و حقوق انسانی و اجتماعی خود ارزش قائل باشند و در جهت دستیابی به آن تلاش نمایند.

ادبیات داستانی می‌تواند در تغییر نگرش جامعه نسبت به زن با تصویری متفاوت، تأثیرگذار باشد و به تدریج این نگاه که به زن به عنوان جنسی پایین و در خدمت بقیه اعضای خانواده می‌نگرند، از اذهان و افکار مردم محو شود. آنگاه زن با انتخاب خود، جرأت و جسارت بیشتر برای حضور مفید در جامعه را کسب نماید؛ چرا که اموری مانند نگرش غلط مرد نسبت به زن و حاکمیت سنت‌های غلط در جامعه، نوع تعامل و رفتار مرد و جامعه با زن و اموری مثل تحقیر کردن و قابل ندانستن زن، باعث آزارهای روحی وی و عقب ماندگی و بیگانه شدن او با شخصیت انسانی خود می‌شود. در نتیجه، او همواره خود را وابسته و در خدمت دیگران می‌بیند که این همان از خود بیگانگی است.

۴. پی‌نوشت‌ها

(۱) «زویا پیرزاد» بانوی مترجم و داستان‌پرداز معاصر است که در سال ۱۳۳۱ ش در آبادان به دنیا آمد (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۵۹۰)، «اطلاعات شناسنامه‌ای زویا پیرزاد می‌گوید مادرش ارمنی و پدرش مسلمان است» (زرکلی، ۱۳۹۳: ۸۲). او در آثارش، سبکی ساده، صریح و رئال دارد و با شناختی که از وضعیت زنان جامعه عصر خود دارد، به نوشتن داستان‌هایی با محوریت زنان پرداخته است. وی با استفاده از داستان و رمان، مسائل اجتماعی و مشکلات جنس زن را بیان می‌نماید و با توصیفات دقیق و با قلمی توانا با زبردستی از میان طرح زیبای داستان‌های خود، به طوری دقیق، مسائل و مشکلات زنان را در اجتماع به تصویر کشیده است.

«زویا پیرزاد» در آثار خود، موضوعاتی از قبیل ظلم به زنان، ازدواج اجباری آنان، بی‌مسئولیتی مرد، طلاق زن به دلیل دخترزا بودن، اعتراض به سلطه فرهنگ پدرسالاری، اعتراض به سنت‌های حاکم و تعصبات عقیدتی، بیان توانمندی زنان در کارهای مدیریتی، استقلال شخصیتی و مالی زنان و وفاداری آنان به خانواده را مطرح نموده است. شخصیت‌های داستانی «زویا پیرزاد»، زنان عادی جامعه از طبقه متوسط هستند. اکثر آنان به طور آشکار و با جسارت در پی گرفتن حقوق خود نیستند، آنان زندگی نسبتاً آرامی دارند و با انجام کارهای روزمره و تکراری و مشغله‌های فراوان، از دستیابی به آرزوها و شکوفایی استعدادها، دور مانده‌اند. «زویا پیرزاد» از میان نقل و بیان جزئی کارهای زنان به آرامی و با انتقادی بسیار ملایم، مشکلات زنان در جامعه را بیان می‌نماید و اغلب انتقاد او به خود زنان و عدم آگاهی آنان نسبت به وضعیت و حقوق انسانیشان است (ر.ک: دانشفر، ۱۳۸۹: ۳۲-۵۰).

(۲) «هیفاء بیطار»، نویسنده سوری در سال ۱۹۶۰ در لاذقیه به دنیا آمد. این نویسنده معاصر، زن تحصیل کرده‌ای است و به عنوان جراح و چشم‌پزشک مشغول کار است. وی در رمان‌ها و داستان‌های کوتاه خود، وضعیت زنان در جامعه عربی را به تصویر می‌کشد. با ارائه شخصیت‌های گوناگون زنان در قشرهای مختلف، محرومیت زن و ظلمی را که به خاطر حاکمیت و سلطه مرد بر زن، در زندگی او رخ می‌دهد، به مخاطب نشان می‌دهد.

«هیفاء بیطار»، موضوع حاکمیت مرد و پدرسالاری و ظلمی را که به زنان تحت سلطه این نظام می‌شود، در تمامی رمان‌ها و داستان‌های کوتاهش دو کتاب ضحیح الجسد و غروب و کتابه مطرح نموده است. وی در آثارش، رنج‌های زنانی شکست‌خورده از ارتباط با مردان در زندگی زناشویی و خانوادگی و رنج و تنهایی زن از اینکه جامعه ارزشی برای شخصیت انسانی او قائل نیست،

به تصویر می‌کشد. او در داستان‌های خود، زندگی زنانی را به مخاطب نشان می‌دهد که با سنت‌های غلط حاکم در جامعه پدرسالار عرب می‌جنگند. وی طی ۲۰ سال نویسندگی، با نگارش داستان‌های کوتاه و رمان، سعی داشته است رنج‌ها و فشارهای روانی و اجتماعی تحمیل شده بر زن در اثر بی‌عدالتی‌های جامعه عرب نسبت به زن را بیان نماید و می‌کوشد در جامعه‌ای که مرد را برتر از زن می‌پندارد، نارضایتی زن را نشان دهد. «هیفاء بیطار»، قلمی تند، همراه با صراحت دارد و مشکلات زنان را به صورت پررنگ در زندگی شخصیت‌های داستانی‌اش بیان می‌نماید و با تندی به نگرش حاکم بر جامعه نسبت به زن، انتقاد می‌کند (ر.ک: نیازی و همکاران، ۱۳۹۰: ۳۱-۱۱۹).

کتابنامه

الف: کتاب‌ها

۱. برکات، حلیم (۱۹۹۸)؛ *المجتمع العربي المعاصرة، الطبعة السادسة*، بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربية.
۲. بیطار، هیفاء (۲۰۰۶)؛ *ضجیح الجسد، الطبعة الأولى*، الجزائر: منشورات الاختلاف.
۳. ----- (۲۰۱۰)؛ *غروب وكتابة، الطبعة الأولى*، الجزائر: منشورات الاختلاف.
۴. پیرزاد، زویا (۱۳۸۰)؛ *سه کتاب*، چاپ اول، تهران: مرکز.
۵. دیووار، سیمون (۱۳۷۹)؛ *جنس دوم*، جلد ۱ و ۲، ترجمه قاسم صنعوی، چاپ دوم، تهران: توس.
۶. زرکلی، شهلا (۱۳۹۳)؛ *چراغ‌ها را من روشن می‌کنم*، تهران: نیلوفر.
۷. سعید، خالدة (۱۹۷۰)؛ *المرأة العربية: كائن بغيره لا بداته*، مواقف.
۸. شرابی، هشام (۱۹۹۲)؛ *النظام الأبوي وإشكالية تخلف المجتمع العربي*، ترجمه هشام شریح، بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربية.
۹. ----- (۱۳۸۰)؛ *پدرسالاری جدید (نظریه‌ای درباره تغییرات تحریف‌شده در جامعه عرب)*، ترجمه سید احمد موثقی، تهران: کویر.
۱۰. عبدالحمید، شاکر (۲۰۱۲)؛ *الغربة المفهوم وتجلياته في الأدب، الكويت: عالم المعرفة*.
۱۱. فرخزاد، پوران (۱۳۷۸)؛ *دانشنامه زنان فرهنگ‌ساز ایران و جهان*، زن از کتیبه تا تاریخ، جلد اول، چاپ اول، تهران: زریاب.
۱۲. کریمی، فرشته (۱۳۸۵)؛ *زن در طول تاریخ*، چاپ اول، شیراز: نوید.
۱۳. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳)؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*، چاپ دوم، تهران: نشر و پژوهش شیرازه.
۱۴. مطهری، مرتضی (۱۳۶۸)؛ *حقوق زن در اسلام*، چاپ سیزدهم، تهران: صدرا.

ب: مجلات

۱۵. احمدی، سیروس (۱۳۷۶)؛ «از خودیگانگی، نظرگاه اسلام و متفکران مسلمان»، *مجله علوم سیاسی*، مطالعات

راهبردی بسج، شماره ۱۳ و ۱۴، صص ۳۱-۵۶.

۱۶. بشیری، ابوالقاسم (۱۳۸۴)؛ «از خودبیگانگی»، مجله معرفت، شماره ۹۱، ص ۷۱.

۱۷. خواجه‌نوری، بیژن و محمد تقی ایمان (۱۳۸۴)؛ «بررسی عوامل اجتماعی اقتصادی مؤثر بر بیگانگی زنان (مطالعه موردی زنان شهر شیراز)»، جغرافیا و برنامه‌ریزی، شماره ۱۸، صص ۷۹-۱۰۹.

۱۸. فوثر، لوئیز (۱۳۴۷)؛ «سابقه مفهوم از خودبیگانگی»، ترجمه محمد رضا پیروزکام، نامه علوم اجتماعی، دوره ۱، شماره ۲، صص ۵-۲۷.

۱۹. نیازی، شهریار؛ سمیه آقاجانی یزدآبادی و یداله ملایری (۱۳۹۰)؛ «بازتاب رنج‌های زن عرب در رمان‌های هیفاء بیطار»، مجله زن در فرهنگ و هنر، دوره سوم، شماره ۲، صص ۱۱۹-۱۳۱.

ج: پایان‌نامه

۲۰. دانشفر، ساره (۱۳۸۹)؛ مقایسه تحلیلی شخصیت زن در آثار راضیه تجار و زویا پیرزاد، استاد راهنما: غلامحسین شریفی ولدانی، اصفهان: دانشگاه اصفهان.

د: منابع مجازی

۲۱. عالم نوح، لقاء مع هیفاء بیطار: <https://fa.wikipedia.org> ۲۰۱۵/۱۴/۰۶

بحوث في الأدب المقارن (فصلية علمية - محكّمة)

كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة رازي، كرمانشاه

السنة السابعة، العدد ٢٦، صيف ١٣٩٦ هـ. ش/ ١٤٣٨ هـ. ق/ ٢٠١٧ م، صص ٤٣-٦٢

«اغتراب المرأة» في المجتمع البطركي في القصص القصيرة لـ «زويا پيرزاد» و «هيفاء بيطار»^١

زهرا حاج هاشمي^٢

ماجستير في فرع اللغة العربية وآدابها، جامعة أصفهان، إيران

احمد رضا صاعدي^٣

أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة أصفهان، إيران

نرگس گنجي^٤

أستاذة مشاركة في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة أصفهان، إيران

الملخص

إنّ النقد الاجتماعي أسلوب من الأساليب التحليلية التي تم استخدامه في دراسة النصوص الأدبية المعاصرة، فإن الرواية والقصة نوعان من الفنون الأدبية التي تنعكس فيها الأحداث الاجتماعية وما يوجد في المجتمع من التقاليد العاتقة، حيث إنهما يعدّان مجالين مناسبين للدراسات الاجتماعية، يمكننا أن نقوم بدراستها فيهما اعتماداً على النقد الاجتماعي. بناء على هذا، قد بادرت الروائيات والقصصيات المعاصرات إلى الكتابة حول المواضيع الاجتماعية ممّا برزنا المشاكل التي يواجهها الناس في المجتمع. ولا شكّ أنّه من أهمّ المواضيع الاجتماعية التي أرتكز عليه الأدب التسوي هو هوية المرأة و اغترابها في المجتمع العام وفي المجتمع الأبويّ على وجه الخاص. فلذلك يهدف هذا المقال دراسة قضية اغتراب المرأة في المجتمع البطركي معتمداً على المنهج الوصفي - التحليلي والوجهة الاجتماعية في بعض القصص القصيرة للكاتبتين المعاصرتين؛ كاتبة إيرانية «زويا پيرزاد» وكاتبة سورية «هيفاء بيطار». في هذه الدراسة التحليلية توصلنا إلى أنّ سلوك المرأة و اغترابها وعدم معرفة حقوقها الإنسانية ومكانتها الاجتماعية علاوة على حكم التقاليد المخطئة (حكم من المعتقدات الخاطئة) على المجتمع وموقف المجتمع تجاه المرأة (نظرة المجتمع حول المرأة) تعدّ من الأسباب الرئيسية التي تمهد الطريق لسلطة الرجل على حياة المرأة والقهر عليها وتضييع حقوقها في النظام الأبوي البطركي. يؤثّر هذا الاغتراب على حياة المرأة سلباً بحيث إنّها تشعر بعدم الرضا والسعادة، في حين لا تشعر بحياة ذات مغزى تام. حاولت كلّ من الروائيتين أن تعكسا حياة المرأة وظروفها في مجتمعهما وأن تبعا الوعي في النساء بالنسبة إلى واقعية حياتهن ومشاكلهنّ في المجتمع.

الكلمات الدلّيلية: القصة القصيرة، الاغتراب، المجتمع البطركي، هيفاء بيطار، زويا پيرزاد.

تاريخ القبول: ١٤٣٨/١٢/٢٣

١. تاريخ الوصول: ١٤٣٨/٩/٨

٢. العنوان الإلكتروني: haghshemi1394@gmail.com

٣. العنوان الإلكتروني للكاتب المسؤول: a.saedi@fgn.ui.ac.ir

٤. العنوان الإلكتروني: nargesganji@yahoo.com